

قانون اساسی افغانستان و فرصت‌های جدید در حوزهٔ تعلیم و تربیت، فرهنگ و سیاست

محمد لطیف محبی*

چکیده

انسان موجود خردگرا و اجتماعی است؛ که همواره برای همزیستی مسالمت آمیز و کمال گرا، نیاز به قانون، نظم و امنیت دارد. در این میان، قانون اساسی هر کشور سندی است که بیانگر اهداف، قوانین، نظم و امنیت، تعلیم و تربیت، هویت مشترک فرهنگی و سیاسی افراد یک کشور می‌باشد. نوشتهٔ حاضر با تحلیل هشت قانون اساسی کشور افغانستان به این نتیجه می‌رسد که، اولین قانون اساسی (۱۳۰۱ ش) و آخرین قانون اساسی افغانستان (۱۳۸۲ ش) در مقایسه با شش قانون اساسی تدوین یافتهٔ دیگر، دارای نقاط مثبت بیشتری بوده؛ و با رویکرد وحدت گرایانه و اهداف فرا قومیتی تدوین شده است. هدف از بررسی، درک وضعیت حاضر و مدیریت فرصت‌های جدید در حوزه‌های آموزش و پرورش، فرهنگ و سیاست ... برای ملیت‌های افغانستان است.

واژگان کلیدی: قانون اساسی، احوال شخصیه، ستره محکمه، لویه جرگه، دموکراسی، انتخابات، حنفیه،

اسماعلیه، امامیه

مقدمه

انسان موجود کمال جو و خرد مند است که برای رسیدن به اهداف ارزشی و معنوی خویش و هم چنین به منظور رسیدن به توسعهٔ اجتماعی، فرهنگی، تربیتی و اقتصادی، نیاز به قانون، نظم و امنیت دارد. در این میان، مهمترین سندی که پاسخ‌گویی تمامی نیاز ملیت‌های یک کشور می‌باشد و بالاترین میثاق در سطح اجتماع ملی بوده به گونه‌ای که وظایف و تعهدات دولت در برابر شهروندان و بالعکس و وظایف شهروندان در برابر دولت در آن معین می‌گردد، سندی است که قانون اساسی خوانده می‌شود؛ چراکه قانون اساسی، بستری است برای شکل‌گیری هویت مشترک جمعی، دولت و ملت سازی و پاسخگویی در قبال وظایف.

* دانشجوی دوره دکتری قرآن و علوم تربیتی

قانون اساسی هر کشور در هرم دیگر قوانین قرار دارد، آن آینه ای تمام نمای از حقوق و مزایای اتباع هر کشور است؛ به گونه که با یک نگاه اجمالی در آن می توان به واقعیت های اجتماعی، فرهنگی - تربیتی و حقوقی اتباع آن پی برد. به خصوص مسئله چالش بر انگیز دین و مذهب، که نوع نگاه در آن حذفی و سلب گرایانه بوده و یا عقلانی و اعتدال محور؟ طبیعی است که نوع برخورد اتباع هر کشور با حکومت هایشان با توجه به این شاخصه ها، مثبت و یا منفی خواهد بود. پرسش اصلی در این مقاله این است که از میان هشت قانون اساسی در افغانستان، کدام یک به متغیرهای مانند آزادی بیان و مذاهب، نصاب تعلیمی، تعلیم و تربیت دینی، احوال شخصی، وحدت ملی، حقوق اقلیت ها و ... نگاه اعتدالی و مثبت داشته است؟ با مطالعه تطبیقی میان این قوانین و سایر مولفه های اثرگذار به این نتیجه می رسیم که، اولین و آخرین قانون اساسی افغانستان، توجه عمیق تر و عاقلانه تری نسبت به حقوق اتباع خویش در زمینه های مانند تعلیم و تربیت، آزادی بیان و رسانه ها و غیره داشته است؛ لذا این مقاله به درک این فرصت ها و مدیریت آن، و کشف راهکارهای مناسب، تاکید می نماید.

مفاهیم

الف) قانون اساسی

قانون اساسی، قواعدی که حاکم بر اساس حکومت و صلاحیت قوای مملکت و حقوق آزادی های فردی است، که از نظر ماهوی قانون اساسی نام دارد. تصویب و بازنگری آن، با تشریفات ویژه متفاوت با تشریفات وضع و بازنگری قوانین عادی صورت می گیرد، و بر تر از سایر قواعد حقوق است. قانون اساسی از یک طرف، حدود آزادی فرد را در برابر عملکرد قدرت؛ و از طرف دیگر، حد و مرز اعمال تشکیلات حاکم را در برخورد با حوزه حقوق فردی رسم می نماید (کاتوزیان؛ ۱۳۷۷).

ب) آزادی

آزادی، عبارت است از این که انسان حق داشته باشد هر کاری را که قانون اجازه داده و یا می دهد بکند و آنچه قانون منع کرده و به صلاح او نیست مجبور به انجام آن نگردد (منتسکیو).

ج) انتخابات

انتخابات یکی از شیوه های تبلور اراده مردم است و به معنی برگزیدن کسی است برای انجام کاری، برای اجراء قانون یا وضع قانون (صفار؛ ۱۳۶۹).

د) آزادی دینی و مذهبی

منظور و مقصود از آزادی دینی و مذهبی، وضعیتی است که مردم بتوانند به تشخیص خود به یکی از مذاهب یا ادیان بگروند و به آداب، رسوم و شعایر آن عمل نمایند.

ه) جامعه

آگوست کنت (۱۸۵۷-۱۷۶۸) جامعه را این گونه تعریف می‌کند: «جامعه عبارت است از گرهی از افراد که برای بهتر زیستن و پیشبرد منظورهای مشترک و به جهت رشد و ترقی خود به یکدیگر پیوسته اند» (کیا نیا؛ ۱۳۷۰).

و) مذهب

مذهب، در اصطلاح فقهی، روش خاص در استنباط احکام کلی فرعی از ظاهر کتاب و سنت است، مانند فقه مذهب شیعه، حنفی، مالکی، حنبلی و ... (دهخدا؛ ۱۳۷۳)

ز) لویه جرگه

لویه جرگه، مرکب از دو واژه فارسی (جرگه) و پشتو (لوی) به معنای اجلاس بزرگان اقوام و قبایل که منتخب مردم می‌باشند.

ح) دموکراسی

دموکراسی، واژه لاتینی از دو بخش «دموس» به معنی مردم و «کراتین» به معنای حکومت تشکیل شده است و در اصطلاح با توجه به دیدگاه‌های مختلف تعریف‌های متفاوت ارائه شده است مثل: حکومت به وسیله مردم، یا حکومت بر پایه رضایت...

اهمیت بحث

قانون اساسی تنها قانونی است که برخلاف قوانین و مقررات دیگر مثل قانون کار، بازرگانی و ... به دسته خاص از افراد اجتماع مربوط نمی‌گردد بلکه بیانگر حقوق و تکالیف همه افراد یک کشور می‌باشد، قانون اساسی به اموری می‌پردازد که به همه افراد یک جامعه مربوط است، یعنی از حقوق و آزادی‌های که ملت در صحنه اجتماع دارد و از نحوه اجراء و تضمین این حقوق و آزادی‌ها سخن می‌گوید (صفار؛ ۱۳۶۹) قانون اساسی قرار داد عام و میثاقی است که مردم آزادانه و با اراده خویش آن را امضاء نموده و حاکم بر روابط سیاسی، اجتماعی و حقوقی خود می‌سازند و این قانون، نقشه اصلی و راهنمایی طرز عمل قوا را نیز مشخص می‌سازد، به خصوص برای جامعه چند قومی و مذهبی افغانستان، که ضرورت بررسی مسئله را مضاعف می‌سازد. بنابراین؛ قانون اساسی ام القوانین بوده که به عنوان شناسنامه سیاسی و فرهنگی و سند هویت ملی افراد آن کشور به حساب می‌آید و نشانه از ظرفیت‌های سیاسی- فرهنگی یک ملت به شمار می‌آید.

نگاهی گذار به تاریخ افغانستان

افغانستان، کشوری است در قلب آسیا و حلقه وصل خاورمیانه با حوزه جنوب شرق آسیا است. وسعت آن حدود ۶۵۰/۰۰۰ کیلومتر مربع است. مرزهای مشترک با شوروی سابق ۲/۳۸۳ کیلومتر و با جمهوری اسلامی ایران ۸۵۰ و با چین ۷۱ و با پاکستان ۲/۴۶۶ است. در سال ۱۹۱۹ استقلال خود را به دست آورد. بیشتر کوهستانی بوده و به دریا راه ندارد، در حالی که حد اقل دارای شش رودخانه معروف می‌باشد که به کشورهای همسایه می‌ریزد: رود آمو، رود مرغاب و هریرود به خاک شوروی سابق و ترکمنستان، رود هلمند و فراه رود به خاک ایران و رود کابل به پاکستان می‌ریزد (یزدانی؛ ۱۳۷۰) جمعیت: در سال ۱۹۸۵، ۲۵ میلیون بوده با ۹۹٪ مسلمان که حدود ۲۵ تا ۳۰٪ شیعه جعفری و بقیه اهل سنت حنفی می‌باشد البته از اهل سنت نحله‌های دیگری مانند حنبلی، مالکی و شافعی و از اهل تشیع فرقه‌های مانند اسماعلیه نیز وجود دارند ولی به دلیل که در اقلیت هستند اثرگذار نیستند لذا مذهب عمده همان دو مذهب است که ذکر شد (سجادی؛ ۱۳۸۰).

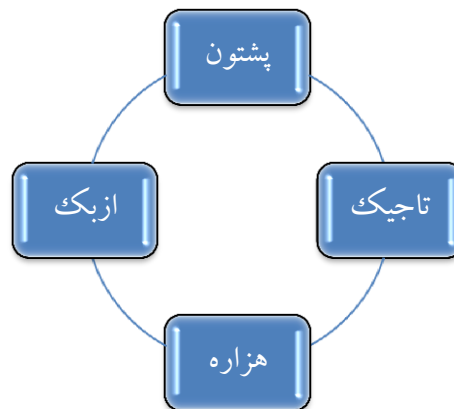
زبان؛ حدود ۳۰ زبان و لهجه وجود دارد که عمدتاً زبان ادارات و رسمی؛ زبان فارسی دری و پشتو می‌باشد.
اقوام تاثیر گذار؛ افغانستان از نظر قومی، موزة از نژادها و ملل گوناگون است (ناصری؛ ۱۳۷۹) از این نظر ۹۹٪ مردم از نژاد سفید آریایی و زرد تشکیل شده است.

۱. پشتون؛ سکونت این قوم در جنوب شرق، شرق و مرکز مانند قندهار، جلال آباد، پکتیا، پکتیکا، خوست و... با زبان پشتو و دو لهجه قندهاری و جلال آباد. پشتونها معروف به افغان (اوغان) اند و به دلیل ملاحظات مختلف، این نام بر همه اقوام ساکن اطلاق شده است در حالی که دیگر اقوام از این اقدام راضی نیستند (ناصری؛ ۱۳۷۹). دو سلسله از غلزایی و درانی تا سال ۱۳۵۷ ه ش حکومت و قدرت را در دست داشته اند و از زمان میرویس هوتکی در قالب سدوزایی و محمد زایی حاکم بوده اند و محمد اشرف غنی رییس جمهور کنونی نیز از قوم غلزایی است. جمعیت پشتونها حدود ۳۸٪ بوده با مذهب حنفی و اغلب ماتریدی.

۲. تاجیک؛ در اصل تازی یا تازیک، که بر فارسی زبانان مسلمان ساکن آمو دریا اطلاق می‌شود و نام یکی از اقوام ساکن افغانستان نیز می‌باشد. از اقوام محروم بوده و هر از گاهی به شکل مستقیم یا غیر مستقیم در قدرت نقش داشته است مثل حکومت نه ماهه حبیب الله کلکانی معروف به بچه سَقو (حکومت از جنوری - اکتبر ۱۹۵۹ م) و دو دوره صدارت (نخست وزیر) دکتر محمد یوسف در زمان ظاهرشاه (۱۹۶۳ م) و حکومت بیرک کارمل (۱۳۵۹ ش) و برهان الدین ربانی (۱۳۷۲ ش) زبان این قوم فارسی دری با لهجه تاجیکی است. محل سکونت عمدتاً در شمال و شمال شرق می‌باشد. قریب به اتفاق اهل سنت حنفی بوده که اندک از آنان در بامیان، بدخشان و جاهای دیگر شیعه می‌باشند.

۳. ازبک و سایر اقوام از نژاد زرد؛ ازبک‌ها اهل سنت حنفی بوده و با زبان ازبکی و ترکمنی تکلم می‌کنند که عمدتاً ساکن شمال و شمال غرب اند و از اقوام محروم نیز می‌باشد.

۴. هزاره‌ها و شیعیان؛ از ساکنان قدیم افغانستان بوده که در بیش از ۱۷ ولایت سکونت دارند و عمدتاً در مرکز افغانستان معروف به هزاره جات حضور داشته اند. اکثریت قریب به اتفاق آنان شیعه جعفری و تعداد دیگر سنی حنفی اند. با زبان فارسی دری و با لهجه هزارگی تکلم می کنند. حدود ۲۵٪ جمعیت دارند که به علاوه شیعیان اسماعیلی (کیانی)، سادات، عرب، تاجیک، قزلباش، بلوچ، پشتون، به حدود ۳۰٪ می رسند و از اقوام محروم بوده اند.



ساختار زندگی مردم افغانستان، قبیله ای است؛ هویت افراد بر اساس شبکه های قومی، قبیله ای و طایفه ای تعیین می شود و متغیرهای مانند ایل، عشیره، طایفه، قوم و تبار از مفاهیم محوری دریافت سنتی و گرایش ها و تصمیمات سیاسی موثر بوده است (دیه کوردوز؛ ۱۳۷۹) دلیل ساختار مذکور می تواند مواردی مانند: پایین بودن سطح سواد، بافت فرهنگی و چالش دو مذهب بزرگ (سنی و شیعه) و جدای اقوام از نظر سرزمین، عوامل طبیعی و جغرافیایی و خصوصاً ماهیت استبدادی رژیم های مستبد و عمال انگلیس بوده است (ناصری؛ ۱۳۷۹) نتیجه آن تنش های قومی، نبود تعادل فرهنگی، حرکت های حذفی و سلبی بوده است.

تاریخچه از قوانین اساسی (هشت قانون اساسی)

- ۱- قانون اساسی امان الله خان (فبروری ۱۹۱۹- جنوری ۱۹۲۹) مصوب در تاریخ ۱۳۰۱ ش با ۷۴/۷۳ ماده (غبار؛ ۱۳۶۶) تحت عنوان نظامنامه دولت علیه افغانستان.
- ۲- قانون اساسی نادرشاه (بنیانگذار آل یحیی) مصوب در عقرب ۱۳۰۹ ش. تحت عنوان اصول اساسی دولت علیه افغانستان.
- ۳- قانون اساسی ظاهرشاه در ۱۲۸ ماده و تصویب در ۱۳۴۳ ش.
- ۴- قانون اساسی داوود خان، مصوب در ۱۳۵۵ ش با ۱۳۶ ماده.
- ۵- قانون اساسی ببرک کارمل، مصوب سال ۱۳۵۹ ش. با ۶۸ ماده تحت عنوان اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان.

۶- قانون اساسی نجیب الله مصوب سال ۱۳۶۶ ش با ۱۴۹ ماده.

۷- قانون اساسی برهان الدین ربانی مصوب سال ۱۳۷۲ ش.

۸- قانون اساسی دولت انتقالی مصوب ۱۳۸۲ ش با ۱۶۲ ماده و دوازده فصل (موسسه تحقیقات اجتماعی؛ ج ۱۳۸۳، ۳).

جالب است که اغلب این قوانین، توسط خود دولت‌ها تدوین شده اند منتهی در بعض موارد توافق دو مقام دخیل بوده است و در بدترین حالت، قانون اساسی ببرک کارمل و برهان الدین ربانی بوده که تنها یک مقام (دولت) دخالت داشته است نه از لویه جرگه خبری بوده و نه شورای ملی و در بقیه دو مقام نقش داشته است، هم توشیح و هم شورای ملی (قانون اساسی نادرشاه) و یا توشیح پادشاه و یا رییس جمهور و لویه جرگه مانند قانون اساسی امان الله، ظاهرشاه، داوود، نجیب الله، دولت انتقالی (دانش؛ ۱۳۷۴)

لویه جرگه؛ از این که اکثر تصمیمات سرنوشت ساز ملی و قوانین اساسی توسط لویه جرگه به وقوع پیوسته است اشاره اجمالی به آن نیز می‌شود. لویه جرگه در لغت مرکب از دو واژه «لوی» که ریشه در زبان پشتو دارد به معنای بزرگ و کلان و «جرگه» با ریشه فارسی به معنای حلقه و گروه است. در اصطلاح رایج به معنای اجتماع بزرگان، شورای بزرگ و مجلس بزرگ یا بزرگان اطلاق می‌شود. بنابراین؛ لویه جرگه به معنای شورای بزرگ است که جهت حل و فصل مشکلات پیش آمده در اجتماع شکل می‌گیرد (پیشین) اما اینکه این مجلس سنتی تا چه حد با معیارهای دموکراسی سازگار می‌باشد، آقای کشتمند، می‌گوید: لویه جرگه یک نهاد سنتی است که با معیارهای دموکراتیک دمساز نیست... تجربه نشان داده است که رهبران افغانستان هر زمانی که خواسته‌اند، لویه جرگه را با اشتراک محافل حاکمه طرفدار خویش دایر کرده اند و خواسته‌های خویش را برکرسی نشانده اند (یاداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، ج ۳/۹۸۶) بدین جهت، در آخرین قانون اساسی ۱۳۸۲ آن را نظام مند ساخته اند و آن را عالی ترین مظهر اراده مردم دانسته است (متن قانون اساسی؛ ماده ۱۱۰-۱۱۵).

جدول زمانی جرگه های قانون اساسی

۱۳۸۲	۱۳۷۲	۱۳۶۶	۱۳۵۹	۱۳۵۵	۱۳۴۳	۱۳۰۹	۱۳۰۱ ش
------	------	------	------	------	------	------	--------

تاکنون بیش از

۲۳ لویه جرگه

تشکیل شده است که مهمترین آن‌ها جرگه قانون اساسی سال ۱۳۸۲ ش بوده است.

جایگاه دین و مذهب در قوانین اساسی

یکی از حقوق اساسی و اصولی مردم آزادی در باب دین و مذهب است؛ چراکه تعلیم و تربیت به خصوص تربیت دینی در کشورهای اسلامی، بر مبنای دین و مذهب تدوین می شود. که در این ارتباط دولت‌ها برخورد های متفاوت نسبت به آن دارند:

۱. نظام‌های سکولار؛ از آنجا که در این نظام، تعدد ادیان مشکل ساز نیست؛ لذا تمامی ادیان و مذاهب از آزادی برخوردار اند، ولی یک یا چند مذهب را به رسمیت شناخته و مزایایی برای آن قائل است، مثل کشور فرانسه که از ۱۸۳۰ تا ۱۹۰۵ مذهب کاتولیک و پروتستان و یهود را به رسمیت شناخته و دولت مخارج آن‌ها را از راه مالیه عمومی تأدیه می کرد (صفار؛ ۱۳۶۹)

۲. در بعضی کشورها؛ دولت هیچگونه دخالت در امور مذهبی ندارد و هیچ مذهب را به رسمیت نمی شناسد، تا متحمل خسارت آنان نباشد (همان)

۳. نظام‌های دین و مذهب محور؛ از آنجا که در این گونه از نظام‌ها، دین و مذهب منبع قانون گذاری به حساب می آید، مسئله رسمیت دین و مذهب، چالش آفرین خواهد بود؛ این نوع از کشورها، چهار نوع برخورد یا فرمول تقنینی در ارتباط با مذهب دارند:

۳-۱. سکوت و بی طرفی نسبت به رسمیت مذهب و تعیین دین خاص به عنوان منبع قانون گذاری، مثل قانون اساسی کشور سوریه که در ماده ۳ می گوید: فقه اسلامی منبع اساسی قانون گذاری در کشور می باشد.

۳-۲. رسمیت تنها یک مذهب و نام نبردن از سایر مذاهب، مانند قانون اساسی سال ۱۳۴۳ افغانستان و قانون اساسی دوره ربانی که تنها مذهب حنفی رسمیت داشت. در ماده اول از فصل احکام مقدماتی حقوق جزا مصوبه سنبله (شهریور) ۱۳۵۵ در دوره صدارت محمد حسن شرق، می نویسد: این قانون جرایم و جزایهای تعزیری را تنظیم می نماید، مرتکب جرایم حدود، قصاص و دیات مطابق احکام فقه حنفی شریعت اسلام مجازات می گردد (موسسه تحقیقات اجتماعی؛ ج ۴/۴۰) و در قانون مدنی ماده اول، بخش دو، چنین آمده است: در موارد که حکم قانون موجود نباشد، محکمه مطابق با اساسات کلی فقه حنفی شریعت اسلام، حکم صادر می نماید (متن قانون مدنی افغانستان).

۳-۳. رسمیت دین مقدس اسلام و مذهب خاص، و قانونی دانستن سایر مذاهب که مذاهب قانونی به صراحت ذکر شده اند اما اعتبار و امتیاز آنان کمتر از مذهب رسمی و بالاتر از صرف آزادی مذهبی است؛ مثل قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که در اصل دوازده، در کنار دین رسمی یعنی اسلام، ادیان مانند کلیمی، یهودی و زرتشتی از آزادی بهره مند اند و در کنار مذهب رسمی یعنی شیعه، مذاهب اربعه اهل سنت (حنفی، شاعی، مالکی و حنبلی) و زیدیه آزاد اند. ولی دین و مذهب رسمی دارای امتیازات است (صفار؛ ۱۳۶۹) و مثل بند دو از

اصل نود و اصل ۱۱۵ در رابطه با حقوق دانان شورای نگهبان که مسلمان باشد و منصب ریاست جمهوری که به علاوه بر اسلام، معتقد به مذهب رسمی کشور نیز باشد، اما ادیان و مذاهب قانونی و غیر قانونی در امورات ذیل آزادند: الف- انجام فرایض دینی، مراسم و شعایر مذهبی. ب- تعلیم و تربیت مذهبی. ج- احوال شخصیه (ارث، وصیت، طلاق و نکاح). د- طرح دعاوی مربوط به احوال شخصیه در تمامی دادگاه‌های ایران و فیصله طبق مذهب خودشان در مناطق که هر مذهب اکثریت دارد.

۴. رسمیت چند مذهب؛ در بعض کشورهای مانند لبنان، چند مذهب در عرض هم به رسمیت شناخته شده است. در اصل ۹ قانون اساسی این کشور به سه جامعه مذهبی رسمی (مسیحی، اهل سنت و شیعیان) که هر یک قوانین و محاکم اصول خاص خود را دارند، اشاره شده است (ظفری؛ ۱۳۷۴).

آزادی مذهب در قوانین اساسی افغانستان

در جامعه کثیرالمذبه افغانستان بهترین فرم، نظام تکثرگرایی مذهبی است؛ چرا که سبب وحدت اقوام و جلوگیری از رفتارهای سلبی و حذف گرایانه می‌شود در حالی که اکثریت قریب به اتفاق این قوانین، ناعادلانه، تبعیض آمیز و خلاف مصالح عالییه مردم بوده به گونه ای که گاه در عمل به شکل انحلال و تصفیه مذهبی نیز تبارز کرده است و تلاش شده است تا در بخش‌های از تاریخ، مذهب مردم را نیز تغییر دهند. در ذیل اشاره به دو رویکرد متضاد از ناحیه پادشاهان افغانستان در این زمینه می‌شود، که هر یک پیامدهای سیاسی و تعلیم و تربیتی بسیاری برای مردم شیعه داشته است.

الف) امیر عبدالرحمن (سیاست استفاده ابزاری از مذهب)

اکثریت متکلمان اسلامی بر این عقیده اند، که هیچ‌یک از اهل قبله تکفیر نمی‌شود و از دیدگاه بزرگان اهل سنت، افراد اهل قبله مسلمان اند چنانچه ملاءعلی قاری در شرح فقه اکبر، مال ابوحنیفه نقل کرده: لانکفر احدا من اهل القبلة. و فخرالدین رازی می‌گوید: الکفر عباره عن إنکار ما علم بالضرورة مجئی الرسول به فعلی هذا لا نکفر أحدا من اهل القبلة (گلیایگانی؛ ۱۳۸۱) اما امیر عبدالرحمن در مواجهه با قیام شیعیان و هزاره‌ها وقتی در جبهه جنگ با شکست مواجه شد، دست به نیرنگ سیاسی زده و فتوای جهاد مقدس! علیه شیعیان و هزاره‌های کافر و عصیانگر را اعلام کرد که این کار توسط علما و رهبران مذهبی سنی، برای بسیج کردن مردم در جنگ با هزاره‌ها، از مساجد و نماز جمعه و جماعت اعلام می‌گردید (تیمور خانف؛ ۱۴۰۱ه.ق).

امیر عبدالرحمن، طی اطلاعیه‌ای می‌گوید: کسانیکه ضد من- امیر اسلام- طغیان نمایند، باید نابود شود سربازی آن‌ها به من تعلق دارند و تمام اموال آنان و اطفال آن‌ها را به شما می‌بخشم (همان) عده‌ای از قضات و مفتیان اهل سنت حنفی را در مناطق هزاره جات مثل یکاولنگ، ارزگان، جاغوری و... فرستادند تا اوامر و نواهی الهی را بر طبق شریعت رسالت پناهی و وفق مذهب مهذب امام همام ابی حنیفه کوفی (ره) در میان مردم هزاره که از قتل و غارت بازمانده اطاعت ورزیده بودند، جاری کردن، آغاز نهادند (فیض محمد کاتب؛ ۱۳۷۰).

ج ۳) آقای غبار می‌گوید: امیر عبدالرحمن خان، قضیه را صیغه مذهبی داد و سیاست [ستیز گرایانه] مضرّ تفرقه قومی را اعمال کرد و آن جذب نیرو از مناطق همجوار برای سرکوب بود، که با این عمل خود در بین مردم افغانستان و مناطق مختلفه آن دشمنی استخوان شکنی ایجاد می‌نمود تا هیچگاهی مردم نتواند در مقابل دشمن متحد باشند و این عمل همان چیزی بود که دولت استعماری انگلیس در افغانستان می‌خواست و یا در سایر کشورهای شرق تطبیق می‌کرد (غبار؛ ج ۲/۱۳۶۶)

ب) امان الله و سیاست اعتدالی مذهبی

امیر عبدالرحمن، تفرقه مذهبی سنی و شیعه را در افغانستان هنگام جنگ هزارجات شدت بخشید و آن را به شکل یک زخم غیر قابل التیام درآورده بود که بوسیله یک عمل شاه امان الله رو به بهبودی نهاد. در زمان این شاه، مراسم مذهبی آزاد و پیروان هر مذهبی به شمول هندوها در حقوق مساوی گردیدند (همان) ایشان در راستای وحدت ملی و مشروعیت حکومت خویش در بخش سیاست داخلی، به حقوق اساسی و آزادی‌های مذهبی و مدنی مردم احترام گذاشت. وی در ماده ۱۰ قانون اساسی، اسارت را ممنوع ساخت و تساوی حقوق اتباع افغانستان را در ماده ۸ و ۱۶، تصریح کرد که در نتیجه آن مراسم مذهبی و تکیه خانه (حسینیه) های شیعیان آزاد شد و همچنین بردگان هزاره که میراث دوره عبدالرحمن بود، نجات یافتند [افراد در دسترس نه همه اسرا و فراری‌ها] و از آن جمله هفتصد و چند نفر کنیز و غلام در شهر کابل از منزل اربابان خود برآمد (فرهنگ؛ ج ۱، ۱۳۶۹) و در روز عاشورا خود شخصا در چنداول به مجلس تعزیه داری حاضر می‌شد (سید مهدی فرخ؛ ج ۱)

البته در ارتباط با برگرداندن اراضی غصب شده از هزاره‌ها یا کارهای فرهنگی، در این زمینه کاری خاص صورت نگرفت. چنانچه وی بعد از مسافرت طولانی به اروپا و تقلید کورکورانه، دست به اقدامات زد که بر ضرر وی تمام شد. اما عده‌ای زندگی در فضای تعصب و تفرقه را عادت کرده و از همین راه عنوان‌های کسب کرده بودند؛ از شرایط مصالحه ملی و آزادی مذهبی امان الله ناراحت گردیدند؛ خصوصا سردار عبد القدوس خان جلّاد هزارستان؛ لذا دست به دامن مولوی‌های اهل سنت شدند و با استفاده از آن‌ها سیاست مذهبی امان الله را زیر سوال بردند و از علماء اهل سنت، کسب تکلیف نمودند.

علماء قندهار، شامل ۲۴ مدرس، ۷ قاضی و مفتی و ۳ نفر سید در جواب نوشتند که: مردم قزلباش به قبله نماز می‌خوانند، تلاوت قرآن می‌نمایند و کلمه شهادت بر زبان جاری می‌دارند، اینان مسلمان و اهل ایمانند و جایز الشهادت و النکاح و مثل ما محقون الدم و ناموس شان محترم است. امان الله در قانون اساسی به ذکر اسلام اکتفا کرد و اسم از مذهب خاصی نیاورد و در جرگه با آنکه طبق پیشنهاد فیض محمد کاتب، تمایل خود را برای رسمیت مذهب شیعه در کنار مذهب حنفی نشان داد؛ اما با فشار سران قبایل و مولوی‌های مثل: مولوی عبد الواسع، مولوی کامه و یکی از خوانین بنام فیض محمد، مجبور به سکوت شد (یزدانی؛ ۱۳۷۰) وی با تصنیف دو جلد کتاب موسوم به «تمسک القضاء امانیه» اختیارات وسیع [و بی قید و شرط] قاضی را محدود کرد ... و این در افغانستان یک تغییر اساسی فقهی بود که به عمل آمد و محاکم، طبق قانون اساسی از مداخلات دیگران آزاد و

محاکمه علنی گردید (غبار؛ ۱۳۶۶) ایشان بیشتر از همه متوجه بنیان وحدت ملی گردید و عاقلانه این وحدت ملی را بر محور برادری و حقوق مساوی مردم افغانستان به گردش انداخت. در ماده ۸ آمده است: همه افرادی که در مملکت افغانستان می‌باشند بلا تفریق دینی و مذهبی تبعه افغانستان گفته می‌شوند (فصلنامه قلم؛ ش ۲۰).

یازده سپتامبر ۲۰۰۱ م (ظهور و سقوط طالبان)

پروژه بنام طالبان، از سال ۱۳۷۳ خورشیدی شروع و در ۱۳۸۰/۸/۲۲، پرونده آنان به شکل صوری و نمادین بسته شد؛ زیرا بنا نبود طالبان، حکومت و دولت به شکل رسمی تشکیل دهند و به نظر صاحبان پروژه یعنی آمریکایی‌ها، جریان طالبان با این سبک و شیوه از تاریخ فوق، یک مانع در روند تلاش‌های غرب به حساب می‌آمد. چنانچه طالبان با تحویل ندادن بن لادن در این روند اختلال ایجاد کردند؛ برای مبنای غربی‌ها شیوه کار را تغییر داده و همزمان در دو جبهه تلاش‌های را آغاز کردند. در عین تلاش برای تشکیل حکومت ملی که خواسته اکثریت مردم افغانستان بود، به بازسازی مجدد جریان طالبان نیز می‌پرداخت.

این در حالی است که، جریان طالبان نیز دارای مدیریت واحد نبود و بنا هم نبود این گونه باشد؛ لذا در داخل این گروه انواع از طالبان آمریکایی، پاکستانی و غیره را داریم که هر یک به پروژه‌های از قبل تعریف شده، مشغول بودند؛ مثلاً طالبان پاکستان به تخریب زیر ساخت‌های اقتصادی، آثار فرهنگی می‌پردازند و طالبان سنتی و آمریکایی و غیره نیز به مأموریت‌های مشغول اند. از ۱۳۸۰ که پرونده این گروه به ظاهر بسته شد، تاکنون ارتباط کشورهای تمویل‌کننده با این‌ها محفوظ بوده و به بازسازی اینان پرداخته‌اند؛ روی این جهت، حالا علنی با این‌ها وارد گفتگو شده‌اند؛ و بعضی مقامات افغانستان نیز به این‌ها گروه شورشی نگفته بلکه برادران ناراضی می‌گویند و برای ملاعمر مجلس فاتحه برگزار می‌کنند.

به هر صورت، گروه طالبان در ابتدای پیروزی، ادعای قدرت را نداشتند ولی بعد از تثبیت موقعیت، حدود دو هزار مولوی را در قندهار جمع کردند بنام شورای حلّ و عقد و مولوی عمر را به عنوان خلیفه و امیرالمومنین، تعیین کردند (مجله صراط؛ ش ۴۳) طالبان به انتخابات، همه پرسى، آراء و... اعتقادی نداشتند و یکی از رهبران طالبان می‌گوید: در افغانستان انتخابات برگزار نخواهد شد چون انتخابات یک تقلید غیر اسلامی است (مجله قلم؛ ش ۲۰) البته عنوان اهل حلّ و عقد قبلاً عنوان جرگه برهان الدین ربانی (۱۳۷۱/۱۰/۱۰) نیز بود. جریان طالبان رویکرد سلفی داشتند؛ روی این جهت، برای مؤسّسات و نهادها مسئول تعیین می‌کردند نه وزیر و... طراح اصلی این جریان، اطلاعات ارتش پاکستان بود؛ اما منابع مالی آن را عمدتاً کشورهای عربی به خصوص عربستان و کشورهای غربی به رهبری آمریکا، می‌پرداختند. پاکستان از این فرصت طلایی بهترین استفاده را نمود؛ زیرا از یک طرف زرادخانه‌های خود را به این بهانه بازسازی نمود و بمب اتمی خود را با سرانجام رساند و هم به

تخریب زیر ساخت‌ها ادامه می‌داد و هم کشورهای کمک‌کننده را به سمت و سوی خود می‌خواست هدایت و مدیریت می‌کرد.

دیه کوردوز، معاون سرمنشی سازمان ملل متحد و نماینده آن در امور افغانستان می‌نویسد: ضیاءالحق طی یک مصاحبه به وی گفته بود: هدفش از ابتدای جنگ این است که... یک رژیم دست‌نشانده پاکستان را در آنجا بوجود بیاورد و در صف بندی‌های استراتژیک در آسیای جنوبی تجدید نظر صورت گیرد. باز ضیاءالحق: ما حق آن را به دست آورده ایم که در افغانستان یک رژیم دوست ما بوجود آید، ما به حیث یک کشور جبهه مقدم، خطری متقبل شده ایم و هرگز اجازه نخواهیم داد که حالات در آنجا به شکل سابقش برگردد به طوری که اتحاد شوری (سابق) و هند در آنجا نفوذ داشته باشند و بر قلمرو ما دعوی وجود کنند (کشتمند؛ ج ۳/۶۹۸) جورج آرنی پژوهشگر سابق رادیو بی.بی.سی، می‌گوید: اکنون ضیاءالحق آرزو داشت که با اغتنام از این فرصت طلایی، مسئله پشتونستان را برای همیشه و به نفع خود حل کند، هدف نهایی او از جنگ با کمونیست‌ها سقوط رژیم کابل نبود؛ بلکه او می‌خواست از طریق مجاهدین، حکومتی را در کابل مستقر سازد که در کنفدراسیون اسلامی به آن ملحق گردد و قدرت پاکستان بیشتر گردیده و بتواند با هند حتی در مساله استرداد کشمیر معامله بکند (همان) چنانچه روزنامه‌ها در سال ۱۳۹۵ از قول یک مقام پاکستانی نوشتند که وی می‌گوید: راه حل افغانستان از کشمیر می‌گذرد. طالبان بر اغلب مناطق افغانستان مسلط گردید؛ اما با واقعه پیچیده ای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ م در آمریکا و تحرکات مرموز القاعده، آمریکا و انگلیس با توافق شورای امنیت مداخله نظامی مستقیم کردند که در تاریخ ۱۳۸۲/۸/۲۲ نیروهای طالبان فرار کرده و نیروی جبهه متحد اسلامی شمال، وارد کابل شدند، پرونده طالبان موقتاً بسته شد. در ۱۳۷۸/۳/۶ اعلام گردید جلسه مشورتی مقدماتی برای لویه جرگه با حضور ۱۷ نفر شخصیت افغانی برای پنج روز در رم پایتخت ایتالیا توسط محمد ظاهرشاه تشکیل شده است (مجله بامیان؛ ش ۵) این جلسه از طرف اقوام عمدتاً غیر پشتون رد گردید. در همین راستا جلسه دیگر در اواخر نوامبر ۲۰۰۱ م در شهر «بن» آلمان با نظارت سازمان ملل تشکیل گردید، که عده از سران و نمایندگان احزاب، تکنوکرات‌ها و نماینده گان کشورهای تاثیر گذار نیز شرکت نمودند و سرانجام چارچوب یک اداره ۶ ماهه موقت به ریاست حامد کرزی، تصویب شد تا از راه ایجاد کمیسیون مستقل زمینه لویه جرگه اضطراری را فراهم نماید (موسسه تحقیقات اجتماعی، ۱۳۸۳).

قانون اساسی جدید (۱۳۸۲)

بعد از جرگه رم و طبق «موافقت نامه بن» کمیسیونی موظف به تسوید و پیش نویس قانون اساسی جدید گردید. بر اساس فرمان شماره ۱۴۱ ریس دولت انتقالی مورخ ۱۳۸۱/۷/۱۳ کمیسیونی مرکب از ۹ نفر کار خود را در ۱۲ /۸/ ۱۳۸۱ به طور رسمی شروع نمودند. در این راستا، حدود ۷۰ قانون اساسی کشورها مورد مطالعه قرار گرفت، نتیجه آن در ماه حمل (فروردین) تحویل ریاست دولت انتقالی گردید. بعد برای غور و تحقیق، کمیسیونی تدقیق قانون اساسی، شامل علماء و نخبگان مرکب از ۳۵ نفر متخصص حقوقی و... مورخ ۱۳۸۲/۲/۲۳ طبق فرمان

شماره ۶ به وجود آمد که بعد از تحقیق و نظر خواهی مردم داخل و خارج از کشور، متن مورد نظر تحویل لویه جرگه قانون اساسی گردید.

لویه جرگه اضطراری در ۱۳۸۲/۹/۲۳ مطابق ۱۴ دسامبر ۲۰۰۳ م تشکیل گردید و بعد از ۲۲ روز بحث و گفتگو، در نهایت قانون اساسی جدید در ۱۶۲ ماده و ۱۲ فصل تصویب شد و در ۱۳۸۲/۱۱/۷ طی فرمانی ۱۰۳ توسط حامد کرزی، توشیح گردید (همان/۵۲).

نکته مهم این است که جلسه بن و لویه جرگه قانون اساسی با نبود سرشماری نفوس، تهداب برای آینده گردید در این لویه جرگه، در مجموع پشتون‌ها بیش از ۴۲٪، تاجیک‌ها تقریباً به اندازه نصف ۲۴/۷٪، هزاره‌ها و ازبک‌ها باهم؛ کمتر از تاجیک و ۱۲ گروه دیگر نیز در آن نماینده داشتند. این درحالی است که طبق آمار موسسه آمارگیری جهان به نام سالنمای جهان و کتاب واقعیت‌ها، در سال ۱۹۹۵، درصد ترکیب قومی در افغانستان را این گونه بیان کرده است: پشتون ۳۸٪، تاجیک ۲۵٪، هزاره ۱۹٪، ازبک ۶٪ (فدراسیون آزاد ملی؛ ۱۳۷۹). اما واقعیت این است که درصد جمعیت کل شیعیان و هزاره‌ها حدود ۳۰٪ است.

قانون اساسی جدید و فرصت‌های پیش رو

باتوجه به آنچه مرور گردید، مقتضیات زمان، شرایط داخلی و خارجی، تعامل مثبت رهبران جهادی و سایر متغیرهای اثرگذار، سبب گردید تا در محتوای قانون اساسی تحولات مفید با رویکرد وحدت‌گرایانه بر اساس منافع و مصالحه ملی به وجود آید. تحولات در عرصه‌های مانند:

۱. عدم رسمیت مذهب خاص؛ در ماده ۲ قانون اساسی به ذکر اسلام اکتفا گردیده و از ذکر مذهب خاص خود داری شده است « دین دولت جمهوری اسلامی افغانستان دین مقدس اسلام است. پیروان سایر ادیان در پیروی از دین و اجرای مراسم دینی شان در حدود احکام قانون آزاد می‌باشند» (متن قانون اساسی؛ ۱۳۸۲) در لویه جرگه قانون اساسی که به کمیته‌های ۱۰ گانه تقسیم شده بود در ارتباط به رسمیت و عدم رسمیت مذهب حنفی یا حنفی و جعفری با هم، جدال و نزاع در کمیسیون‌های ۱۰ گانه صورت نگرفته است (موسسه تحقیقات اجتماعی، ج ۴/۴۳ و ۴۴) در حالیکه در گذشته مسئله مذهب جنجال برانگیز بوده است.

۲. رسمیت مذهب تشیع در ساحات مختلف؛ چنانچه بر اهل نظر پوشیده نیست که، دیدگاه مذهب حنفی و جعفری در زمینه‌ای احوال شخصیه در موارد زیاد متفاوت است. از آنجا که در گذشته، مذهب شیعه رسمی نبوده است، اهل تشیع و حکومت در تعاملات فرهنگی و دینی، گرفتار پارادوکس بودند؛ زیرا از یک طرف احکام دو مذهب متفاوت و از طرفی محاکم بر اساس فقه حنفی، صدور احکام داشتند و از طرف سوم، این احکام برای شیعیان حجت نبود! به همین دلیل پیروان مذهب جعفری همیشه در این زمینه، با نوع نارضایتی زندگی می‌کردند. این نقیصه در قانون اساسی جدید بر طرف گردیده است.

الف) احوال شخصیه: (ازدواج، طلاق، نفقه، قیمومت صغار، وصیت، ارث و...) در ماده ۱۳۱ ق.ا « محاکم برای اهل تشیع، در قضایای مربوط به احوال شخصیه، احکام مذهب تشیع را مطابق به احکام قانون تطبیق می نمایند. در سایر دعاوی نیز اگر در این قانون اساسی و قوانین دیگر حکمی موجود نباشد، محاکم قضیه را مطابق به احکام این مذهب حل و فصل می نمایند».

ب) در ساحت آموزش و پرورش: در گذشته نسبت به شیعیان در زمینه تعلیم و تربیت به ویژه تربیت دینی و مذهبی، تبعیض وجود داشته است و شیعیان نمی توانستند در چارچوب نظام رسمی تعلیم و تربیت که بابت آن مالیات پرداخته بودند، برای فرزندانشان تعلیمات مذهب جعفری را داشته باشند، بلکه فرزندانشان به اجبار، معارف و علوم دینی رسمی (اهل سنت) را می آموختند. هم متون کتاب دینی و هم دبیر آموزش تعلیمات دینی بر اساس مذهب حنفی گزینش می شدند و دانش آموزان را به اجبار وادار به آموزش می نمودند. در حالی که شیعیان آن را قبول نداشتند! راهکار شیعیان برای جبران تعلیم و تربیت مذهبی، انتخاب کارشناس مذهبی به نام ملّا مکتبی بود تا فرزندان شان با احکام و تعلیم و تربیت مبتنی بر مذهب خود شان را نیز یاد بگیرند.

برای حل تعارض ادیان و مذاهب در تعلیم و تربیت و تعلیمات دینی، الگوها و دیدگاه های مختلف ارائه شده است که به طور کلی سه دیدگاه مطرح است:

(۱) تعلیم و تربیت لیبرالی؛^۱ این الگو، برخاسته از نظریات جان استوارت میل (۱۸۰۶-۱۸۷۳م) دانشمند قرن ۱۹ می باشد. این دیدگاه، بر سه اصل خود مختاری، تساوی حرمت ها و عقلانیت در تعلیم و تربیت تاکید می ورزد (موسوی؛ ۱۳۸۰) طبق این الگو، هیچ کسی حق ندارد معتقدات و ارزش های مورد قبول خود را به دیگران القاء کند.

(۲) تعلیم و تربیت سکولار؛^۲ این الگو بر حذف مذهب از نظام تعلیم و تربیت تاکید می ورزد و دولت از هر گونه تعصب ورزی بر ضد فرد یا گروهی بر اساس اعتقادات مذهبی و دینی امتناع می کند.

(۳) تعلیم و تربیت پلورالی؛^۳ این دیدگاه، بر تكثرگرایی و سیاست توافق و همگرایی، تاکید دارد نه بر کنار گذاشتن مذهب. این دیدگاه در کشورهای مانند هلند، دانمارک، فرانسه، انگلستان و جاهای دیگر، اعمال می شود با تفاوت های اندک (فهیمی؛ ۱۳۸۲). از سه الگوی فوق، تنها الگوی سوم می توانست با فرهنگ و سنت حاکم در افغانستان قابلیت اجرا داشته باشد. قانون اساسی جدید بدون ذکر الگوی خاص، در واقع رویکرد پلورالی نسبت به نصاب تعلیمی در حوزه تربیت دینی و اسلامی داشته است. در ماده ۴۵ ق.ا آمده است « دولت

^۱ Liberal Education

^۲ Secular Education

^۳ Plural Education

نصاب واحد تعلیمی را بر مبنای احکام دین مقدس اسلام و فرهنگ ملی و مطابق با اصول علمی، طرح و تطبیق می کند و نصاب مضامین دینی مکاتب را بر مبنای مذاهب اسلامی موجود، در افغانستان تدوین می نماید».

ج) آزادی در عرصه تاسیس موسسات تعلیمی و تربیتی: در ماده ۴۶ ق.ا می گوید: تاسیس و اداره موسسات تعلیمات عالی، عمومی و اختصاصی وظیفه دولت است. اتباع افغانستان می توانند به اجازه دولت به تاسیس مؤسسات تعلیمات عالی، عمومی، اختصاصی و سواد آموزی اقدام نمایند. در حالی که در گذشته و رود هزاره ها و شیخان به دانش ساهاء، عالیه، شته‌ها، حساس نظامی، سیاسی و اقتصادی ممنوع بوده است. در یکی از منابع در این راه

کلیه السیاسه والاقتصاد (فاضلی؛ ۱۹۹۳) با شرایط جدید موسسات تعلیمی مختلف و در سطوح متفاوت از طرف شیعیان بوجود آمده است که فرصت مغتنم برای رشد و تکامل علمی و فرهنگی خواهد بود.

د) آزادی بیان: امروزه در افغانستان مشکلات عدیده‌ای وجود دارد اما در این میان، آزادی بیان و رسانه‌ها نیز در حد قابل قبول وجود دارد و این در مقایسه با گذشته بی نظیر است؛ چراکه قبلاً با یک انتقاد باید در محبس خانه می رفت. در ماده ۳۴ ق.ا می گوید: آزادی بیان از تعرض مصون است. هر افغان حق دارد فکر خود را به وسیله گفتار، نوشته، تصویر و یا وسایل دیگر، با رعایت احکام مندرج این قانون اساسی اظهار نماید. هر افغان حق دارد مطابق به احکام قانون، به طبع و نشر مطالب، بدون ارائه قبلی به مقامات دولتی، بپردازد». امروزه رسانه‌های مختلف شنیداری، تصویری و نوشتاری برای اقلیت‌ها نیز وجود دارد. همچنان آزادی آیین و مراسم‌های عبادی و مذهبی مانند نماز جمعه و مراسم عاشورای حسینی.

ه) فرصت ورود در نهادهای مدنی، فرهنگی و دولتی: گرچه تا وضعیت مطلوب فاصله‌ها زیاد است اما همین که در حد قانون اساسی، موانع قانونی بر داشته شده است، خودش یک گام به جلو است. لذا امروزه، اقلیت‌ها به ویژه هزاره‌ها و شیعیان در پست‌های مختلف گرچه به شکل اندک وجود دارند؛ مانند مجلس نمایندگان، شورای ولایتی، لویه جرگه، مشرانو جرگه، ستره محکمه و غیره. وارد شدن در دادگاه عالی نیز منع قانونی ندارد با ۶ شرط که وجود دارد. و هیچگونه منع قانونی برای انتخاب شدن در پست ریاست جمهوری و غیره وجود ندارد چنانچه در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۳، اقوام مانند تاجیک و هزاره نیز نامزد داشتند. در ماده ۳۳ ق.ا می گوید: اتباع افغانستان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را دارا می باشند».

و) تقسیمات ولایتی و اداری: قبلاً تبعیض سیستماتیک فراگیر وجود داشت از جمله در زمینه تقسیمات ولایتی، ولسوالی و علاقه داری. بدین منظور و برای جلوگیری از استقلال فرهنگی و اقتصادی مناطق مرکزی، هزاره‌های مرکز را، میان ولایت‌های مختلف و همجوار با مرکزیت پشتون‌ها، تقسیم نموده بودند تا از تشکیل ادارات مستقل و نهادهای دیگر توسط شیعیان جلوگیری نمایند. بنابراین، قبلاً تبعیض صد درصد وجود داشت،

شیعیان که در مناطق مرکزی با سرزمین‌های وسیع، تراکم نفوس، خصوصیات ملی و قومی، یک ولایت (استان) نداشتند آن‌ها را در بین دوازده ولایت هم جوار تقسیم و تجزیه کردند، در حالی که ولایات پشتون نشین که هر روز بر تعدادشان افزوده می‌گردید بعضاً نفوسشان از ۳۰-۴۰ هزار نفر تجاوز نمی‌کرد مثل پکتیکا و...

در همان زمان تعدادی از ولسوالی‌های (فرمانداری) در مرکز و شمال کشور بودند که نفوسشان بیشتر از ولایات پشتون نشین بود، به علاوه که به مسئله نفوس در انتخابات هم توجه نمی‌شد (کشمند، ج ۱/۱۱۸ و ناصری؛ ۱۳۷۹). اما در شرایط جدید حد اقل یک ولایت به مرکزیت دایکندی در کنار بامیان، به وجود آمده است. تلاش برای ولایت شدن جاغوری آغاز شده بود که به دلیل اختلاف مردم و همسایه‌ها و کم‌کاری نماینده‌های منطقه در مجلس شورا و دیگر مسائل، به نتیجه نرسیده است.

جمع بندی و نتیجه گیری

جایگاه دین و مذهب، نصاب تعلیمی و تربیت دینی و مذهبی در کشورها، به ویژه کشورهای اسلامی مسئله چالش برانگیز بوده است؛ زیرا با توجه به متغیرهای مانند تعدد مذاهب، تعدد اقوام و ... الگوی واحدی قابل قبول وجود نداشته است. ضرورت دارد تا مسلمانان نیز در برابر فرم‌های ارائه شده از ناحیه غرب، خود فرم‌های علمی و قابل قبول را عرضه نمایند. کشورها، با ساختارهای اجتماعی و مذهبی و دیدگاه‌های مختلف نسبت به پدیده‌ای دین و مذهب، رویکردهای متضادی داشته‌اند.

در افغانستان، برخوردها در این زمینه، نا روا، متناقض و حذف‌گرایانه بوده است. آنچه در قانون اساسی ۱۳۸۲ آمده است، مثبت و مفید بوده و حداقل در سطح قانون، موانع رفع شده است؛ ولی این تمام کار نیست؛ زیرا حق دادنی نیست بلکه گرفتنی است؛ لذا شرایط موجود حساس بوده و می‌طلبد تا با درایت و هوشیاری تمام و با رویکرد تقریب مذاهب، وحدت ملی، و همگرایی با همه ملیت‌ها، شرایط حاضر را درک و به تصمیمات عاقلانه اقدام نمود و از تصمیمات آنی و اقدامات احساسی و افراطی باید دوری نمود؛ زیرا پیامدهای سلبی آن برای اقلیت‌ها مضاعف است.

علما و نخبگان علمی و دینی، بایست از این فرصت به دست آمده بهترین استفاده را ببرند و از رفتارهای سلبی و تفرقه‌آمیز که صادرات دیگر کشورهاست، جدا خود داری نمایند. رهبران سیاسی و مراجع بزرگ تقلید در لبنان، عراق، افغانستان، جمهوری اسلامی ایران، همه بر سیاست تقریب مذاهب، تاکید کرده‌اند. همچنان همه رهبران احزاب و جریانها در افغانستان این رویکرد را قبول دارند. رهبران جنبش روشنائی نیز باید توجه نمایند که اقدامات آنان در ترازوی نقد تاریخ قرار می‌گیرد؛ چنانچه رفتارهای گذشتگان نقد می‌شود. امید است تا با مشورت و همگرایی بیشتر و توجه به همه متغیرها، دست به اقدامات عقلانی بزنند و از انحصارگرایی پیر هیزند؛ زیرا شعارهای مانند عدالت اجتماعی و رفع تبعیض و... فراملیتی و فرا قومی است.

فهرست منابع

- ۱) تیمور خانف، تاریخ ملی هزاره، ترجمه عزیز طغیان، کوپه پاکستان، چ اول، ۱۴۰۱ ه..
- ۲) دانش، سرور، نگرشی کلی بر قوانین اساسی افغانستان (مقاله) قم، مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۷۴.
- ۳) سجادی، عبد القیوم، جامعه شناسی سیاسی افغانستان، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۰.
- ۴) صفار، محمد جواد، آشنای با قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، چ اول، ۱۳۶۹.
- ۵) صارم، محمد اشرف، متن قانون مدنی افغانستان، چ اول در ایران، ۱۳۸۴.
- ۶) ظفری، محمد رضا، (مترجم) سیستم های حقوقی کشور های اسلامی، قم، دفتر تبلیغات، ۱۳۷۴.
- ۷) عظیمی گرگانی (مترجم) فقه مقارن، تهران، تک رنگ، چ اول، ۱۳۸۳.
- ۸) غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، مرکز نشر انقلاب، چ سوم، ۱۳۶۶.
- ۹) فرخ، سید مهدی، تاریخ سیاسی افغانستان، بی تا.
- ۱۰) فاضلی، حسین، افغانستان، تاریخ ها، رجالات، بیروت، دار الصفوه، ۱۹۹۳.
- ۱۱) فرهنگ، میر محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، چ اول، ۱۳۶۹.
- ۱۲) کاتوزیان، ناصر، فلسفه حقوق، ج ۱، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷.
- ۱۳) کاتب، فیض محمد، سراج التواریخ، ج ۳، قسمت دوم، قم، فرانشر، چ اول در ایران، ۱۳۷۰.
- ۱۴) کشتمند، سلطانی، یادداشت های سیاسی و رویدادهای تاریخی، پاکستان، ج ۱ و ۳.
- ۱۵) کی نیا، مهدی، مبانی جرم شناسی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۰.
- ۱۶) گلپایگانی، علی ربانی، فرق و مذاهب کلامی، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی، چ دوم ۱۳۸۱.
- ۱۷) موسسه تحقیقات اجتماعی، فرآیند شکل گیری قانون اساسی افغانستان، کابل، ۱۳۸۴.
- ۱۸) مجمع علما و طلاب افغانستان، افغانستان و قانون اساسی آینده، قم، مرکز جهانی، چ اول، ۱۳۸۲.
- ۱۹) موسوی، سید صادق، موانع حکومت علوی در تربیت دینی، حساسیت یا بی تفاوتی، معرفت، ۱۳۸۰.
- ۲۰) ناصری داوودی، عید المجید، زمینه و پیشینه جنبش اصلاحی در افغانستان، قم، موسسه امام خمینی (ره) چ اول، ۱۳۷۹.